

درس هجدهم:

عظمت نگاه

ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی، دلم می‌خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب، به خود سپرداری.

قلمرو زبانی:

ناتانائیل (منادا): یک مخاطب و شخصیت خیالی / کاش: شبه جمله

قلمرو فکری:

مفهوم این بند: بهره‌گیری از کتاب برای خودشناسی

ناتانائیل، هر آفریده‌ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده او نیست. همین که آفریده‌ای مگاهمان را به خویش مطوف کند، ما را از راه آفریدگار بازمی‌گرداند.

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و «نیاقتنی» است، و تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد.

هر جابروی، جز خدا نخواهی دید. ناتانائیل، هم چنان که می‌گذری، به همه چیز نگاه کن، و در هیچ جادنگار کن. به خود بگو که تنها خداست که گذرانیت. ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، و نه در آن چیز می‌کشد که بدان نگاه می‌کنی.

قلمرو فکری:

- عدم توانایی شناخت خدا / خداوند در همه جا هست / جاودانه بودن خداوند / فانی بودن همه غیر از خدا

- ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد: آرزو می‌کنم که اندیشه‌ات شکوهمند باشد.

ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنائی فخر به فخر. راست است که ما را می‌سوزاند، اما برایمان سگوه و

درخشش به ارمغان می‌آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.

قلمرو ادبی:

تشبیه: «اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنائی فاسفر به فاسفر» (نسبت اعمال ما به ما (مشبه). نسبت روشنائی فاسفر به فاسفر (مشبه به) وابسته بودن: وجه شبه) / «سوخته است»: کنایه از «رنج و سختی کشیدن»

قلمرو فکری:

ارتباط معنایی دارد با: «این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا»
«هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند»

مفهوم این بند:

رسیدن به تعالی به خود ما بستگی دارد / اعمال ما را می سوزاند: اعمال ما وابسته به ماست؛ راست است که ما را میسوزاند اما بر ایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد و اگر جان ما ارزش داشته باشد برای این است که سخت تر از جان های دیگر سوخته است

نیکوترین اندر ز من این است: «تا آنجا که ممکن است بارش را به دوش گرفتم».

آه! چه می شد اگر می توانستم به چشمانم بینشی تازه بنخشم و کاری کنم که هر چه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

(مفهوم بند: کمک به دیگران / طرز فکر و نگرش جدید)

ناتانائیل، با تو از انتظار محسن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید، انتظار اندکی باران. کرد و غبار جاده ها زیاده بک شده بود و به کمترین نیسی به هوا بر می خاست. زمین از خشکی ترک بر می داشت، کوئی می خواست پذیرای آبی بیشتر شود.

(تشنگی و خشکی زمین. انتظار باران و طراوت دوباره)

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره های یک، رنگ می باختند. چمنزار باغ غرق در شبنم بودند.

(توصیف پایان شب و رسیدن صبح) / اغراق: غرق در شبنم بودن.

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منظره آنچه به سوت می آید باش و جز آنچه به سوت می آید، آرزو نکن. بدان که در محله محله روزی توانی حصار را به نامی در ملک خویش داشته باشی. کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصابست حاشه آن؛

زیرا آرزویی ناکار آمد به چه کاری آید؟

(تسلیم در برابر خدا و تقدیر او . بی ارزش بودن هوا و هوس)

قلمرو ادبی:

کنایه: بار بر دوش گرفتن « خدمت کردن » / می لرزید « اشتیاق فراوان داشتن » / رنگ باختن « محو شدن » / رنگ هوس نگرفتن « از روی هوس نبودن چیزی » / تشبیه: (چشمان: مشبه . آسمان نیلگون : مشبه به . صاف و روشن بودن : وجه شبهه . مانند: ادات) / تشخیص: انتظار کشیدن دشت / زمین پذیرای آب شود / در انتظار بودن آسمان / مراعات نظیر: آسمان و ستاره ها / چمنزارها و شبلم / هوا و زمین /

قلمرو فکری:

مفهوم این قسمت : همه پدیده ها در انتظار هستند

ناتانایل، تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. در انتظار خدا بودن، ناتانایل، یعنی دریافتن این که او راهم اکنون در

وجود خود داری. تازی میان خدا و خوشبختی قائل شو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.

به شگاه، چنان بگر که کوی روز بایستی در آن فرو میرد؛ و به باداد بگاه چنان که کوی همه چیز در آن زاده می شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. خردمند کسی است که از

هر چیزی به شگفت در آید. سرچشمه همه در سرهای تو، ای ناتانایل، کونا کونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و

این را نمی یابی که بگاه دارایی آدمی، زندگی است.

قلمرو فکری:

مفهوم : یکی بودن خوشبختی و خدا - توصیه به داشتن جهان بینی تازه - شگفت زده شدن نسبت به پدیده ها - زندگی، تنها دارایی انسان

برای من « خواندن » این که شن های سائل نرم است، بس نیست؛ می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند... به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس

نباشد، بیوده است.

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواسته باشم، تاملی مرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شگوفایی کسره تودل انگیز است.

قلمرو زبانی:

مرجع ضمیر «آن»: شن های ساحل / مبتنی: بنا شده، ساخته / نثار: پیشکش کردن، افشاندن / گستره: عرصه، میدان

قلمرو ادبی: تناسب: شن و ساحل / مجاز: چشم : مجاز از « نگاه، نظر، عقیده » / حس آمیزی: زیبایی لطیف / کنایه : مرم را نثار

کنم « عاشق شدن »

قلمرو فکری: مفهوم: تأکید بر تجربه های شخصی و دانش عملی

*زیبا و دلنشین بودن تمامی پدیده های جهان

مآئده های زمینی و مآئده های تازه ، آندره ژید

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- کدام واژه ها ، در متن درس ، برای شما جدید و غیر تکراری است ؛ معنای هر یک را بنویسید.

۲- در زبان فارسی ، نشانه هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می زنیم ؛ مانند « آی ، ای ، یا ، ا » به این واژه ها « نشانه ندا »

می گوئیم ؛ اسمی که همراه آنها می آید ، « منادا » نام دارد؛ مانند : « ای خدا »

گاهی منادا بدون نشانه به کار می رود ؛ در این گونه موارد ، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.

توجه کنیم: نمونه : « نا تانائیل ، هر آفریده ای نشانه خداوند است » .

گاه نیز نشانه ندا می آید اما منادا محذوف است؛ نمونه :

ای عقل مرا کفایت از تو جستن زمن و هدایت از تو

نظامی

ای کسی که عقل مرا...

یک بند بنویسید و در آن ، سه نشانه ندا به کار ببرید.

۳- در جمله زیر نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید:

- « نا تانائیل ، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت » .

منادا نهاد متمم مفعول

قلمرو ادبی:

۱- عبارت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید:

« آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک ، رنگ می باختند. چمنزار ها غرق در شبنم بودند » .

تشخیص (آسمان در انتظار باشد) / « می لرزید » : کنایه از اشتیاق فراوان / تناسب (آسمان و ستاره / چمنزار و شبنم) / کنایه (رنگ باختن : محوشدن)

اغراق (چمنزار با غرق در شبنم بودن)

۲- در بند چهارم از متن درس ، یک « کنایه » بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

« سوختن » : کنایه از « رنج و عذاب و سختی کشیدن »

قلمرو فکری :

۱- نیکو ترین اندرز نویسنده چیست ؟ در باره آن توضیح دهید. بارش را بر دوش گرفتن

همه پدیده ها در انتظار هستند

۲- نویسنده در باره « انتظار » چه دیدگاهی دارد؟

۳- هر یک از موارد زیر ، با کدام بخش از متن درس ، تناسب معنایی دارد؟

سعدی

- به جهان خشم از آنم که جهان خرم از اوست / حاشتم بر همه عالم که همه عالم از اوست

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گسترده تو دل انگیز است.

- بوز ای دل که تا حنای، نیاید بوی دل از تو کج دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی

اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنائی فسر به فسر. راست است که ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

- غمت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نکته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی

آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیابی. هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست

۴- کدام عبارت درس، به مفهوم آیه شریفه « لا تُدرکُ الابصار و هو یدرکُ الابصار » (انعام، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟

« هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست » و « خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور در آید، و نایافتنی است »

۵- جمله « ای کاش، عظمت در نگاه تو باشد»، را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

« چشم ما را باید شست، جور دیگر باید دید »

در هر دو متن می گوید باید نوع نگاه را عوض کرد، در هر دو عدم تقلید را مورد تأکید قرار می دهد. تغییر را باید از خود شروع کرد. پدیده ها ذاتاً زیبا هستند.

۶- در عبارت زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟ توضیح دهید.

برای من « خواندن » این که شن ساحل ها نرم است، کافی نیست؛ می خواهم پای برهنه ام این نرمی را حس کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد، برای من بیهوده است». تجربه شخصی

۷-

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

روان خوانی

سه پرسش

یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بداند چه وقت باید کارها را شروع کند، به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی توجه باشد و مهم تر از همه، بداند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد؛ در هیچ کاری ناموفق نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاووش در داد که هر کس به او بیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد، چگونه ارزشمندترین افراد را بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم ترین کارها جلوگیری کند، جایزه ای بزرگ به او خواهد داد.

مردان اندیشه و ره به بار تزار رفتند و به پرسش های کوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که: «برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار، باید برای کارها برنامه های روزانه، ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را موبه مو اجرا نمود» آنان گفتند که «این، تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است.» برخی دیگر گفتند که «از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیسوده، خود را آشفته نسازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد.» گروه سوم معتقد بودند که «چون تزار هیچ گاه به جریان رویدادها توجه نداشته اند، شاید هیچ شروندی به دستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد.» چهارمین گروه گفتند که «این زمان در مورد برخی کارها هیچ گاه نمی تواند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی دنگ باید تصمیم بگیرد که آنها را انجام بدهد یا نه و برای تصمیم گرفتن باید بداند که چه میشدی رخ خواهد داد و این تنها از جادوگران برآید. پس برای دانستن مناسب ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد.»

قلمرو زبانی:

تزار: پادشاهان روسیه در گذشته / چاووش در داد: جار زد، بانگ زد / چاووش: کسی که پیشاپیش قافله حرکت می کند و آواز می خواند. / ریزن: مشاور / اندیشه ور: اندیشمند / پیشامد: رخداد، حادثه

www.my-dars.ir

قلمرو ادبی:

موبه مو اجرا کردن: کنایه از «بسیار دقیق انجام دادن کاری»

پانخ فرزانگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه کون بود. گروه اول گفتند که: «اویش از همه به دستیاران حکومتی نیازمند است.» گروه دوم بر این عقیده بودند که: «وییش از همه به کشتیان نیاز دارد.» گروه سوم گفتند که: «او به پزشکان خود از همه محتاج است.» و گروه چهارم معتقد بودند که: «نیاز تزار بیش از هر کس به جنگاوران خویش است.»

در پانخ به سوال سوم تزار در مورد مهم ترین کارها، گروهی «دانش اندوزی» را مهم ترین کار جهان دانستند؛ گروهی دیگر «چیره دستی» در نظام» را و گروه سوم: «پرستش خداوند» را.

چون پانخ ماناگون بودند، تزار با هیچ موافقت نکرد و به هیچ کس جایزه ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پانخ دست پرسش هایش باراهی رای زند که در فرزانگی نام آور بود.

راهب در جنگل زندگی می کرد، هیچ جانی رفت و تنها فروتتان را نزد خود می پذیرفت. پس، تزار جامه ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها، با پای پیاده، به راه افتاد و محافظانش را در میان راه گذاشت.

وقتی به کلبه رسید، راهب در جلو کلبه اش باغچه می بست. همین که تزار را دید، سلامش گفت. و با زبانی دنگ به کندن کرت پرداخت. راهب، ضعیف و باریک میان بود و وقتی ییش را به زمین فرو می برد و اندکی خاک بر می داشت؛ به دشواری نفس می کشید.

قلمرو زبانی:

کشیش: پیشوای مذهبی، روحانی مسیحی / راهب: عابد مسیحی / ژنده: کهنه، فرسوده / باغچه می بست: باغچه درست می کرد / کرت: قطعه کوچک زمین که در آن چیزی کاشته باشند.

قلمرو ادبی:

باریک میان: کنایه از «لاغر»

تزار نزد او آمد و گفت: «ای راهب فرزانه، نزد تو آمده ام که به سه پرستم پانچ دهی: یکی این که، کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم

پشیمان شوم؟ دوم این که، کدام کسان را برتر شام و به آنان توجه کنم؟ آخرین که، کدام کار از همه مهم تر است و بیش از همه باید به انجامش بتم کنم؟»

راهب به سخنان تزار گوش فراداد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن کرت را از سر گرفت.

تزار گفت: «خسته شده ای، بیل را به من بده تا ملکت کنم.»

راهب گفت: «مستگرم» و آن گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار از کندن دو کرت از کار دست کشید و پرسش هایش را تکرار کرد. راهب باز پانچ نداد، اما از جابر خاست؛ به طرف بیل رفت و گفت: «حالا تو استراحت کن و بگذار...»

اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد. ساعتی از پس ساعتی دیگر گذشت. آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب می کرد، تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت: «ای فرزانه مرد، پشت آدم تا به سوال هایم پانچ دهی. اگر نمی توانی، بگو تا به خانه برگردم.»

راهب گفت: «مکاه کن، کسی دارد آنجامی دود. بیابینیم کیست.» تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی دوان دوان از جنجل می آید. مرد، بادستانش شکش را پسیده بود؛ خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی تزار دوید و بر زمین افتاد؛ چشمانش را بست؛ ناله ای آهسته سرداد و از هوش رفت.

تزار به راهب نگاه کرد تا جامه مرد زخمی را در آورد؛ او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست؛ بادستانش و یکی از لباس پاره های راهب آن را

بست اما خون، همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند کرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست.

و خدایی که در این نزدیکی است / لای این شب بویا، پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

وقتی جریان خون متوقف شد، مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع، آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک راهب، مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود، چشانش را بست و آرام گرفت. تزار آن قدر از کار کردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانه در مثل مار چمبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همه آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد، مدتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست؛ پس با چشمانی جویا و راوراندا از کرد.

مرد، همین که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهش می کند، با صدایی ضعیف گفت: «مرا ببخش.»

تزار گفت: «تو رانمی شناسم و دلیلی برای برخوردت نمی یابم.»

مرد گفت: «تو مرا نمی شناسی اما من تو را می شناسم. من دشمن تو،ستم و قتم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی ام از تو انتقام بگیرم. می دانستم که تو تنها نزد راهب آمده ای؛ این بود که تصمیم گرفتم بهنگام بازگشت بکشتن ایا یک روز تمام گذشت و پیدایت نشد. وقتی از کینگاهم بیرون آمدم که بیابمت، به محافظان برخوردم که مرا شناختند و زخمی ام کردند. از چنگشان گریختم اما اگر تو زخم رانمی بتی، آن قدر از من خون می رفت که می مردم. من می خواهم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی.»

اگر من زنده ماندم و تو میمیل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش.»

قلمرو زبانی:

www.my-dars.ir

فرزانه مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد فرزانه) / چنبر: دایره، حلقه / جویا: جستجوگر، و راندا: کردن: اندازه چیزی را با نگاه تعیین کردن

قلمرو ادبی:

تشبیه: مثل مار چنبر زد

دانلود از اپلیکیشن پادرس

تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی باد شمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخود بلکه به پزشک خویش و نوکرش گفت که «همراه او برگردند» و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد، تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می خواست پیش از بازگشت، یکبار دیگر از او بخواهد که به سوال هایش پاسخ دهد. راهب در جلو باغچه ای که روز پیش بته بود، زانوده بود و در کرت هاسبری می کاشت.

تزار به سراغ او رفت و گفت: «ای فرزانه مرد، برای آخرین بار از تو خواهش می کنم که به سوال هایم پاسخ دهی.»

راهب، همان طور که چباته نشسته بود به سرتاپای تزار نگاه کرد و گفت: «همین حالا به جواب سوال هایت رسیده ای.»

تزار گفت: «چطور؟»

راهب گفت: «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرت ها، تنها می گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می کرد و از ترک کردن من پشیمان می شدی. پس، آن هنگام بهترین زمان برای کندن کرت ها بود و من مهم ترین کسی بودم که تومی بایست به او توجه می کردی و مهم ترین کارت بک به من بود. پس، زمانی که آن مرد دوان دوان آمد، بهترین زمان برای مراقبت تو از او فراسید؛ زیرا اگر زخمش رانسته بودی، بدون آشتی با تومی مرد. پس، مهم ترین کسی بود که باید به او توجه می کردی و آنچه کردی مهم ترین کار بود. اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم ترین کس آن کس است که اکنون می بینی؛ زیرا هیچ گاه نمی دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه روشوی یانه و مهم ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان، تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.»

محتوا و پیام داستان: دعوت به نیکی و درستی

مهم ترین کار: نیکی کردن و سود رساندن به مردم

مهم ترین زمان: زمان «حال»

مهم ترین فرد: کسی که اکنون می بینی

عمل کردن به کارهایی که نیاز است حتما در همان زمان خودش انجام شود.

سه پرسش، تولستوی

www.my-dars.ir

درک و دریافت:

۱- کدام شخصیت داستان بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟

۲- پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟

نیایش

الهی

الهی، به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.

الهی، عاجزم و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.

الهی، در دل های ما جز تخم محبت نگار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود نگار و بر کشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، بار دست گیر و به کرم، پای دار.

الهی، حجاب ما را از راه بردار و ما را به ماکلدار.

خواجہ عبداللہ انصاری

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir